

فرهنگ و توسعه

□□ از: دکتر علی برزگر

است و هنگامی دچار زوال و کژراهی می‌شود که این عوامل دچار فتور و سستی شوند. همه فرهنگ‌ها در خود عوامل سستی و نیز پویایی دارند. اما از مجموعه عوامل، این باورها هستند که نقشی کلیدی در دگرگونی و توسعه جامعه دارند.

اما آیا می‌توان گفت که توسعه تنها در چارچوب باورهای غربی میسر است؟ آیا این امکان وجود دارد که در فرهنگ‌های غیر غربی نیز توسعه به وجود بیاید؟ و اگر در فرهنگ‌های گوناگون امکان توسعه وجود دارد آیا نیازمند پای بندی به مجموعه ویژه‌ای از ارزشهاست؟ البته توسعه به ارزشها و باورهای ویژه‌ای نیاز دارد که در کمبود یا نبود آن‌ها گذار به يك جامعه بهتر میسر نیست. این ارزشها که در چارچوب فرهنگ مطرح می‌شوند لزوماً ویژه يك فرهنگ یا ملت نیستند بلکه بشری‌اند و در میان ملتهای مختلف کم و بیش وجود دارند. در ملت‌هایی که این ارزشها پایدارتر بوده و ریشه گرفته‌اند توسعه اجتماعی نیز موفق‌تر بوده است. اما آیا برپایه آنچه در چند صدسال گذشته در غرب و ژاپن دیده‌ایم ارزشهایی که يك فرهنگ می‌تواند براساس آنها شکوفا و بارور شود و مبنای توسعه اجتماعی و اقتصادی يك جامعه را فراهم سازد کدامند؟

یکی آن که این جوامع از اوام و خرافات که در سده‌های میانه از ویژگیهای بارز آنها بوده به خردپیشگی گرایش پیدا کرده‌اند و برای حل مسائل و مشکلات به راههای عقلانی دست می‌یازند. بر اثر این خردگرایی ترس از نادانسته‌ها، نشناخته‌ها و اوام از میان می‌رود و

ساعت ده و پانزده دقیقه روز پنجشنبه بیست و ششم خرداد ماه پیرمرد موقری با موهای سپید و صورتی مهربان که يك کیسه بلاستیکی در دست داشت درحالی که زیرلب زمزمه می‌کرد از ارتفاعات درکه بالا می‌رفت. او هر جا تکه کاغذی، قوطی خالی آب میوه یا زباله‌ای می‌یافت می‌ایستاد، خم می‌شد، آن را برمی‌داشت و درون کیسه می‌انداخت و به راه خود ادامه می‌داد. جوانان شیفته این رفتار، دور او را گرفته بودند و با او گفتگو می‌کردند. او دانسته یا ندانسته يك عامل تغییر بود، يك عامل دگرگونی در اندیشه جوانان. او، در همان لحظه، نگرش جوانان را درباره خودشان و جهان پیرامونشان تغییر می‌داد. پیرمرد نه قدرت بدنی چندانی داشت و نه سلاحی، اما در آن لحظه نیروی او در آن دره از همه بیشتر بود و بدون این که چیزی بگوید باورها را دگرگون می‌ساخت و درس انسانیت، تمدن و وطن‌دوستی می‌داد. او نشانه، يك فرهنگ بود.

ایرانی بودن هم، بیش از آن که قومی و نژادی باشد، فرهنگی است. از دیرباز در ایران نژادهای گوناگون وجود داشته‌اند و شاید از نگاه نژادشناختی، ایران یکی از آمیخته‌ترین جوامع جهان باشد. یگانگی انکارناپذیری که ایران را هزاران سال حفظ کرده زاده همین فرهنگ بوده است.

اما فرهنگ چیست؟ در گسترده‌ترین تعریف، فرهنگ مجموعه تکنولوژی، باورها، هنرها، ادبیات، تاریخ، اقلیم، عادات و ساختارهای اجتماعی يك جامعه است. پویایی فرهنگی در گرو پویایی عوامل آن

اقتصاد پویا بخشید.

ویژگی‌هایی که موجب برآمدن و شکوفایی تمدن‌های کهن گردیده نیز بی‌گمان فرهنگی بوده است. ایرانیان باستان هم که در واقع نخستین پایه‌گذاران حکومت در سرزمین گسترده در جهان بودند با ارزش‌های اخلاقی، ساختارها و نهادهای اجتماعی، سازمان‌های ملی، هنر و تکنولوژی برتر خویش نه تنها يك کانون پویای مدنیت ساختند، بلکه بخش بزرگی از جهان آن روزگار را زیر نفوذ مادی و معنوی خویش درآوردند که هنوز هم با گذشت هزاران سال سایه این میراث فرهنگی از شمال آفریقا تا ساحل اقیانوس آرام گسترده است. چگونه بود که چنین فرهنگی به وجود آمد و تناور و بالنده شد؟

هخامنشیان مردمانی شکیبا، آشتی‌جو و قدرشناس ارزش فرهنگی دیگر بودند. آنان در رابطه خویش با سایر ملل نرمش داشتند و پیوندهای خویش با آنها را بر پایه نیازهای متقابل استوار می‌ساختند. در جامعه هخامنشی هر گروه از آزادی بیان و حق پیروی از فرهنگ خویش برخوردار بود و هخامنشیان دین و آداب خود را بر مللی که بر آنان پیروز می‌شدند تحمیل نمی‌کردند. از این رو جامعه هخامنشی جامعه شکوفایی اندیشه و باروری علم و فن بود. در این دوران بود که بنیان نظام مالی و اداری کشور گذاشته شد، جاده‌ها ساخته شد و پست و چاپار به وجود آمد. نظام دولتی کندن قنات‌ها، سدسازی، کنترل آب و آبیاری در سطح کشور، کاشتن درختان میوه، جنگلکاری برای هدفهای اقتصادی و گسترش معادن و شیلات هم در این دوره پا گرفت.

پس از حمله اسکندر به ایران و فروپاشی حکومت هخامنشیان، اشکانیان کوشیدند تا فرهنگ باستانی هخامنشی را از نوزنده کنند و حتی به میزان زیادی هم بر آن افزودند. در دوران اشکانی آزادی بیان و دادوستد اندیشه رواج فراوان داشت و آنان نیز تلاش کردند تا همانند هخامنشیان حکومت مشترك المنافع از ملل ایرانی به وجود آورند. آنان سنت انتخاب پادشاهان را داشتند و میان شاهزادگان اشکانی همیشه بر سر قدرت کشمکش بود و شاید از این روست که هیچگاه به آن اندازه قوی نشدند که يك حکومت مرکزی توانا در حد حکومت هخامنشی به وجود آورند.

در حالی که هخامنشیان يك امپراتوری ملی بر پایه شکیبایی، نرمش و یگانگی مبتنی بر چندگانگی بنا نهادند، ساسانیان يك امپراتوری بر پایه امپریالیسم ساختند و یگانگی اجتماعی را از راه پیروی اجباری به دست آوردند. در دوران ساسانی آئین زرتشت به تدریج به عنوان مذهب دولتی انتخاب و سخنگو و تأیید کننده سیاست‌های حکومت گردید. بدین سان آئین زرتشتی به صورت آئین خشک و خشن درآمد. همتای خشکی و خشونت حکومت ساسانی. نهادهای زرتشتی بارشد حکومت ساسانی فریه ولی فاسد شدند و بالاخره با مرگ آن از میان رفتند.

جامعه ساسانی دو کاستی بزرگ داشت. یکی آن که ساسانیان به دلیل استبداد، اندک اندک توان اندیشه خلاق و در نتیجه امکان

امید به آینده، پیشرفت و ترقی خواهی جای آن را می‌گیرد. اربابان کلیسا در سده‌های میانه فقر، گوشه‌گیری و دوری از دنیا را نشانه رستگاری می‌دانستند. با برآمدن کالون و لوتر و انقلاب پروتستان باورها دگرگون شد و پرکاری، تلاش، صرفه‌جویی، پس‌انداز و گردآوری ثروت از نشانه‌های عنایت خداوندی شناخته شد و بسیاری بر این اعتقادند که ریشه‌های سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی از همین باورها مایه می‌گیرد. از جمله این باورهای نو، اعتقاد به آزادی، برابری و برادری انسانها بود که شعار انقلاب‌های قرن هیجدهم میلادی به‌ویژه انقلاب فرانسه گردید. جان لاک، ژان ژاک روسو، منتسکیو و تاماس جفرسون از منادیان هويت این انسان نوین غربی بودند. بر پایه این باورها خالق انسان به او برخی حقوق جدائی‌ناپذیر داده است که مهم‌ترین آنها حق زندگی، آزادی و انتخاب سرنوشت است. نظامهای عقلانی حکومت بر پایه آراء ملت، جدائی کلیسا از حکومت، تفکیک قوای سه‌گانه، آزادیهای فردی و اجتماعی، حکومت اکثریت و احترام به اقلیت و سازوکارهای انتقال آرام قدرت در جامعه همگی زائیده این روشنگرایی نو بود.

زیربنای اقتصادی این نظام نو نیز در موقع خود فراهم شده بود. در گذشته، نظام پادشاهی تنها از راه سازوکارهای فتودالی به گردآوری مالیات می‌پرداخت و در نتیجه، تنها با طبقه فتودال طرف بود. در نظام نوین، که نظامی صنعتی و تجاری بود، تنوع ساختاری در اقتصاد جامعه، حکومت را وادار می‌کرد که رضایت انواع طبقات، اصناف و حرفه‌ها را، که پرداخت کنندگان مالیات به حکومت و در نتیجه دارای انتظاراتی منطقی از آن بودند، فراهم آورد. از این رو دموکراسیهای غربی هم در باورها و هم در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه ریشه داشتند.

بدین سان، حکومت در کشورهای غرب اروپا نخست بر پایه ائتلاف فتودالها و سپس اندک اندک بر اثر رنسانس، انقلاب صنعتی و دیگر انقلاب‌های اروپا با همکاری طبقات گوناگون به عنوان يك میثاق اجتماعی به وجود آمد. به این ترتیب دولت تقریباً به صورت يك کارگزار یا واسطه وفاق اجتماعی عمل می‌کرد. مردم از طبقات مختلف به دولت مالیات می‌پرداختند و در ازای آن انتظار دریافت خدماتی داشتند. لازمه چنین نظامی وجود آزادی‌های اجتماعی و شکیبایی در برابر اندیشه‌ها و گرایش‌های گوناگون بود. از این رو بود که پارلمانها، و در نتیجه حکومت‌های غربی بازتابی از اراده و منافع طبقات، قشرها، مذاهب، تروه‌ها و انجمن‌های گوناگون شدند. گرایش به این گونه حکومت را پلورالیسم یا کثرت‌گرایی می‌گویند. از این راه است که سلیقه‌ها، آداب و عادات خرده فرهنگ‌های جامعه بر تصمیم‌گیریهای اجتماعی اثر گذاشته و موجب شکوفایی جامعه می‌شوند.

بنابراین آنچه به عنوان رنسانس و سپس انقلاب صنعتی در اروپا به وجود آمد و جهانگیر شد در آغاز انقلابی فرهنگی بود که ابعاد مذهبی، هنری، ادبی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک یافت. ملتهای اروپائی را انقلاب در باورها دگرگون ساخت و به آنها سازمانهای اجتماعی و سیاسی قوی، صنایع نو، ارتشهای نیرومند و

بود. نظام الملك نه تنها شیعیان و اسماعیلیان را سرکوب می کرد بلکه پیروان ادیان اهل کتاب نیز از آزار او در امان نبودند. سیاستنامه خواجه نظام الملك دستوری برای سرکوب همه مخالفان حکومت و استقرار استبدادی پرداخته اوست. شورش اسماعیلیان به رهبری حسن صباح واکنشی بود به این سرکوب که یکی از نخستین قربانیان آن خواجه نظام الملك بود.

با وجود کشتار و ویرانی گسترده ای که در حمله مغول به بار آمد، در سالهای پس از آن، ایرانیان نه تنها استقلال فرهنگی خویش را بازیافتند بلکه مغولان را نیز متمدن کردند. چون مغولان، برخلاف اعراب دارای تعصب دینی نبودند، محدودیتی هم برای هنرمندان و دانشمندان ایرانی قائل نشدند. پدید آمدن نقاشیهای مینیاتور ایرانی، انواع پارچه های مزین، سفال، بناها و گسترش چشمگیر تجارت و دادوستد فرهنگی با آسیا و اروپا نشانه هائی از این آزادی است. قدرت مغول که در آغاز آن چنان ویرانگر بود سرانجام نه تنها جامعه ایران را از استبداد خلفاها ساخت بلکه پلی برای ارتباط میان ایران و جهان اسلامی با فرهنگهای آسیائی شد.

از بنیان گذاری حکومت ایلخانان مغول در سال ۶۲۸ هجری شمسی تا سال ۱۰۲۸ (یکصد و پنجاه سال پس از آغاز حکومت صفوی) چهارصد سال فاصله است. تاریخ شناسان هم رأی اند که این یکی از درخشانترین دوران های گسترش فرهنگی در ایران است. در این دوران پیشرفت ایرانیان در زمینه فلسفه، تاریخ، ریاضی و نجوم در مقایسه با هر دوره دیگری از تاریخ ایران درخشندگی شایان توجهی دارد. اگر در این دوران ایران حکومت توانائی ندارد و در صحنه اقتصاد و سیاست جهانی نمی درخشد باید به حساب ناتوانی حکام بیابانگرد گذاشت و نه جامعه که از نظر علمی و فرهنگی در حال بالندگی بود. نکته دیگری که مورد تأیید تاریخ شناسان است آن است که از حدود سال ۱۰۲۸ هجری شمسی تا حدود یکصد سال پیش ایران شاهد دوران افول فرهنگی و توسعه اجتماعی خود بوده است.

آشکار است که پیشرفت و گسترش فرهنگی و اجتماعی تنها در يك جامعه آزاد میسر است. زوال قدرت خلفا در دوران سلسله های ایرانی و ترك موجب شد که امیران و امیرزادگان به دلیل گرایش شخصی یا در رقابت با دیگران به تشویق علم و فرهنگ بپردازند. این گرایش به علت جوش جنبش شیعه و اسماعیلیان علیه ایدئولوژی رسمی خلفای عباسی تقویت شد. این جریان اندیشمندی در دوران مغول نیز که ایدئولوژی رسمی حکومتی وجود نداشت و دانشمندان، شعرا، فلاسفه و هنرمندان آزادی پژوهش و بیان داشتند ادامه یافت. از این رو جای شگفتی نیست که در دوران ایلخانان هزاران نویسنده، هنرمند و دانشمند پا به صحنه گذارند. اما با برآمدن صفویان و از هنگامی که شیعه آزاداندیش علوی تبدیل به شیعه صفوی شد، فعالیت های فرهنگی

نوآوری و تغییر را از دست دادند و نشانه های بیماری جامعه را نادیده گرفتند. برآمدن مانویان و مزدکیان نشانه هائی از نیاز جامعه به تغییر بود که با سرکوب آنان به دست فراموشی سپرده شد. دیگر آن که، شاید به دلیل همین استبداد و جمود فکری ناشی از آن، پادشاهان ساسانی نتوانستند روابط خارجی سنجیده و متعادل پی ریزند. در نتیجه، پادشاهان ساسانی پیوسته با همسایگان در جنگ بودند. ادامه جنگهای بیهوده ایران و رُم، گرفتن مالیاتهای سنگین از مردم برای جنگ، رکود اقتصادی و کشمکش درونی بر سر قدرت، حکومت ساسانی را به زانو درآورد.

با فروپاشی ساسانیان (جز دوران کوتاهی از حاکمیت صفویان) حکومت به معنای کلاسیک یا هخامنشی آن از میان رفت. یعنی دیگر يك نظام حکومتی نبود که بتواند سرزمین ایران را برای مدتی طولانی (دست کم چندصدسال) در اختیار بگیرد. پس از حکومت های عرب اموی و عباسی حکومت های کوچک محلی ایرانی مانند صفاریان، سامانیان و دیلمیان به وجود آمدند که به گسترش علم و فرهنگ و ادب همت گماشتند. اما قدرت و جاذبه فرهنگ ایرانی در این دوران به اندازه ای بود که حتی دودمان های ترك زبان چون غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان نیز داشتن ادیبان، دانشمندان و شاعران فارسی زبان را در برابر خود افتخار می دانستند. خیزش علمی و فرهنگی که در این دوران یعنی تقریباً از پایان قرن سوم هجری آغاز شد و در قرن ششم به اوج خود رسید در هر مقیاس به اندازه ای گسترده و بزرگ بود که برخی آن را رنسانس ایرانی لقب داده اند. این خیزش با وجود حکومت ترکان و حمله مغولان ادامه یافت و حکومت و فرهنگ مغولان را نیز دگرگون ساخت به گونه ای که مغولان مروج فرهنگ ایرانی شدند.

فارابی، خوارزمی، رازی، ابن سینا، فردوسی، رودکی، خیام، ناصر خسرو، مولانا جلال الدین، عطار، سعدی و حافظ از جمله بزرگان همین دوران رنسانس یا نوزائی فرهنگی بودند.

شایان توجه است که اندیشه های این بزرگان نه تنها مورد تأیید دین رسمی خلفای بغداد یا حکام محلی نبود بلکه آنان را رافضی می دانستند. اما در بیشتر شهرهای بزرگ و کوچکی که در مسیر کاروانها قرار داشتند بازرگانان، هنرمندان و شاعران شیفته اندیشه های نو بودند و جامعه ای را تشکیل می دادند که به کار این بزرگان توجه داشتند. اندیشه های نو بیشتر در میان شیعیان، اسماعیلیان و انجمن های پنهان اخوان صفا جریان داشت. اما دین رسمی همیشه تلاش می کرد تا این جریانهای فکری را رافضی خوانده و سرکوب کند. بزرگترین تلاش در این سو را خواجه نظام الملك با تکیه بر قدرت سلجوقیان سازماندهی کرد. او برگزاری جشنهای ایرانی را ممنوع کرد و دانشکده هائی برای تربیت مدیران دولتی و قضات برای اعمال قوانین شریعت سنی بر همه شئون حکومت و جامعه به وجود آورد که بزرگترین آنها نظامیه بغداد

عمل قدرت در دست پادشاه متمرکز گردید.

این بازگشتی بود به کارکردهای نظام قدیم و از میان رفتن مشروعیت حکومت که می‌بایست ناشی از رأی ملت باشد. بنابراین اگرچه رضاشاه کارهایی برای نوسازی کشور و سازمانهای اداری آن کرد ولی او و پسرش عملاً به يك نظام کهنه استبدادی پیوستگی بخشیدند و از استوار گشتن حکومت بر پایه يك میثاق ملی، رواج آزادی اندیشه و شکیبائی سیاسی در جامعه جلوگیری کردند. برخی هرج و مرج سالهای پایانی قاجار در سراسر کشور را توجیهی برای استبداد رضاشاهی دانسته‌اند. اما اگر به جای دیویزیون قزاق به فرماندهی رضاخان ارتشی متکی به مجلس آرامش را به کشور باز می‌گرداند این کشور زودتر به فرهنگ توسعه می‌رسید و پس از آن در ایران دیگری زندگی می‌کردیم. در طول سلطنت پهلوی بحران حکومت دقیقاً همان بحران مشروعیت بود.

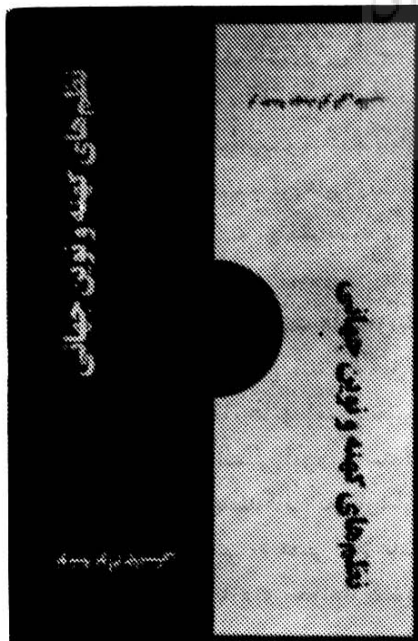
نتیجه‌گیری

توسعه يك فرهنگ است و تجربه تاریخی ما ایرانیان و کشورهای مترقی جهان که راه توسعه را رفته‌اند بر این گواه است. ارزشهای در پیوند با این فرهنگ یعنی ترقی خواهی، خردگرایی، آزادی اندیشه، شکیبائی، نوآوری، تلاش، صرفه‌جویی و پس انداز، در يك نظام عقلانی اجتماعی حکومت مبتنی بر آراء اکثریت، تفکیک قوای سه‌گانه، تأمین آزادیهای فردی و اجتماعی، رعایت حقوق اقلیت و وجود سازوکارهای انتقال آرام قدرت سیاسی امکان‌پذیر است. جامعه‌هایی که در آنها این فرهنگ به وجود نیامده هرچند دارای دولت نیرومند و ثروتمندی باشند نمی‌توانند يك کانون توانا و پویای اندیشمندی که به تحول علمی، صنعتی، اقتصادی و اجتماعی بینجامد به وجود آورند.

کاستی گرفت. در دوران شاه عباس، آخرین ستارگان این شکوفائی فرهنگی چون ملاصدرا هنوز دیده می‌شدند.

سلطنت شاه عباس آغاز انزوای جهانی ایران بود. قدرت ایران از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و علمی رو به کاستی گذاشت و زمینه این پدیده را باید در کمبودها و محدودیتهای فرهنگی آغاز شده در دوران صفوی جست. شکوفائی علمی، فرهنگی و اقتصادی ایرانیان همیشه در دادوستد با دیگران بوده است. ایرانیان هیچگاه از تهاجم فرهنگی نهراسیده‌اند. تجربه‌های حمله اسکندر، عرب و مغول این را به خوبی ثابت کرده است. این ملت همیشه فرهنگ اقوام مهاجم را جذب کرده و با درآمیختن عناصر با ارزش آن با فرهنگ خویش چیز بهتر و با ارزشتری ساخته است. صفویان راه آزادی اندیشه را بستند و پیوندهای فرهنگی ایران را نه تنها با جوششهای اندیشمندی اروپا بلکه با جهان اسلام گسستند. این گسستگی و انزوا تا پایان دوره قاجار ادامه می‌یافت. در این دوران باوجود روابط سیاسی و تجاری میان ایران و کشورهای اروپائی هیچ‌گونه دادوستد اندیشمندی یا معنوی وجود نداشت. حاصل این روند گسترش نادانی، خرافه، فقر، بیماریهای واگیر، ضعف نظامی و سیاسی کشور و از دست رفتن نیمی از سرزمین ایران بود، سرزمینی که پادشاه آن تا آستانه انقلاب مشروطه خود را قبله عالم می‌دانست. انقلاب مشروطه نوری بود در تاریکی که راه جامعه ایرانی را به جهان نو گشود.

انقلاب مشروطه پایانی بر حکومت بیابانگردان بود. این انقلاب مفهومی نو از مشروعیت سیاسی را که حکومت را نه بر پایه زور بلکه برخاسته از رأی ملت می‌دانست نوید داد. بر این پایه نظام سلطنت استبدادی تبدیل به يك نظام پارلمانی گردید که در آن مرکز تصمیم‌گیریها مجلس بود. اما با برآمدن رضاشاه هرچند شکل‌های نظام مشروطه یعنی حکومت پارلمانی و تفکیک قوا حفظ شد ولی در



نظم‌های کهنه و نوین جهانی

نوشته نوآم چامسکی

ترجمه مهبد ایرانی طلب

انتشارات اطلاعات

۱۳۷۵ - قیمت ۸۰۰ تومان



قدرت نگرشی رادیکال

استیون لوکس

ترجمه عماد افروغ

انتشارات رسا

۱۳۷۵ - قیمت ۳۵۰ تومان